

علوم انسانی اسلامی؛ ضرورت، امکان و تحقق

مهدی عباسزاده*

ابتدا سه نکته درباره ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی، امکان آن و تحقق یا فعلیت یافتگی آن عرض می‌کنم:

۱. در باب ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی، باید اذعان داشت که علوم انسانی موجود در کشور ما عمدتاً غربی و مبتنی بر مبانی سکولاریستی و اومانستی ناشی از تفکر و فلسفه مدرن است. البته این علوم دستاوردهای بسیاری برای بشریت داشته و مشکلات انسان به طور کلی و دست‌کم انسان غربی را تا حدّ زیادی حل کرده است، اما مسئله اینجاست که کاربرد این علوم در جامعه ما که یک جامعه اسلامی - ایرانی است تا چه حدّ و اندازه است؟ نمی‌توان انکار کرد که مثلاً همین روان‌شناسی موجود غربی، برخی از مشکلات مردم ما را حل کرده و می‌کند و بنابراین نمی‌توان این علم را نادیده انگاشت، ولی درعین حال مشکلاتی هم برای مردم ایجاد کرده که ناشی از عدم تناسب آن با فرهنگ و اعتقادات ماست؛ بنابراین اگر بتوان به روان‌شناسی با رویکرد اسلامی دست یافت، به احتمال قوی می‌توان از آن، بیشتر و بهتر از روان‌شناسی غربی، توقع حل مشکلات جامعه ما را داشت؛ چون با فرهنگ و باورداشت‌های ما تناسب بیشتری دارد.

* استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (dr.abbaszadeh@iict.ac.ir).

در اینجا باید دو نکته را عرض کنم: اولاً، تولید علوم انسانی اسلامی، به معنای بی‌توجهی به علم انسانی غربی نیست. عرض کردم که این علوم حتی برای جامعه ما کاربردهایی داشته است؛ بنابراین باید به‌طور موازی در عین توجه به علم انسانی موجود، به تولید علوم انسانی دینی همت گماشت و این کاری است که از حدود دو سه دهه پیش در کشور ما آغاز شده است، هرچند شتاب لازم را نداشته است. ثانیاً، تولید علوم انسانی اسلامی لزوماً از رهگذر نقد علم انسانی موجود امکانپذیر است و نمی‌توان در خلأ تولید علم کرد. اساساً نوآوری علمی از مسیر نقد عالمانه و منصفانه می‌گذرد.

۲. راجع به امکان تولید علوم انسانی اسلامی، عرض می‌کنم که علم به‌ویژه علم انسانی لزوماً متأثر از ارزش‌هاست، پس می‌تواند متصف به وصف دینی و غیردینی شود؛ چون دین و محتوای آن از سنخ ارزش‌های مثبت است، همین‌طور باورهای غیردینی یا سکولار دارای جهت‌گیری ارزشی به‌زعم خودش است. واقعیت این است که ما علم انسانی محض کمتر سراغ داریم، همان‌طور که عقل محض کمتر سراغ داریم. این نکته را فلاسفه غربی به‌ویژه پُست‌مدرن‌ها نشان داده‌اند. اساساً مکاتب فلسفی در شرق و غرب عالم، تحت تأثیر پیش‌فرض‌ها و مبانی خاصی پدید آمده‌اند که تأثیر آنها بر این فلسفه‌ها غیرقابل انکار است. البته باید پذیرفت که تأثیر ارزش بر دانش، تشکیکی و دارای مراتب شدت و ضعف است. آشکار است که مثلاً علوم ریاضی یا فنی مهندسی بسیار کمتر از علوم تجربی و علوم تجربی کمتر از علوم انسانی از ارزش‌ها تأثیر می‌پذیرند.

براین اساس می‌توان علوم انسانی را بر پیش‌فرض‌ها و مبانی دینی استوار کرد و پایه‌های آن را از متن دین اخذ نمود. بله، قرار نیست کل علم از دین استخراج شود، چون این دو دست‌کم به‌لحاظ مفهومی دو چیز مختلف‌اند (باین حال برخی اندیشمندان معتقدند دین چند بُعد دارد که علم، یک بُعد از آن است)؛ مثلاً قرار نیست روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی را عیناً از متن گرفت و به‌اصطلاح این دو را تبدیل به دو علم نقلی کرد،

اما می‌توان پیش‌فرض‌ها و مبانی این‌دورا از متن دین و قرآن و حدیث اخذ کرد، همان‌طور که پیش‌فرض‌ها و مبانی علم انسانی موجود، از متن سکولاریسم و اومانیزم افراطی اخذ شده است.

۳. درخصوص تحقق و فعلیت‌یافتگی علوم انسانی اسلامی، باید یک ارزیابی واقع‌گرایانه داشت. با دیگر کشورهای اسلامی فعلاً کاری ندارم، ولی حقیقت این است که تلاش‌های درخوری به‌ویژه از حدود دو دهه قبل در کشور ما در این‌باره انجام شده است، هرچند این تلاش‌ها در فاز محتوایی و علمی اولاً، کافی نیست و ثانیاً، شتاب لازم را نداشته است. این را هم عرض کنم که عمده تلاش‌های محتوایی و علمی در کشور ما ناظر به فلسفه علوم انسانی اسلامی و فاز تولید مبانی بوده، تا تولید گزاره‌ها و محتوا، اما در فاز مدیریتی و اجرایی، دلایل گوناگونی از جمله عدم انسجام و هماهنگی مراکز علمی و پژوهشی کشور، نبود نقشه راه تحول و مهندسی‌گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب، نداشتن آسیب‌شناسی و آینده‌پژوهی و فقدان برنامه منسجم مبتنی بر یک الگوی مشخص، عملاً موجب شده است کامیابی لازم به‌دست نیامده باشد.

البته این را هم باید پذیرفت که تولید علوم انسانی اسلامی طبعاً کاری زمانبر است و نمی‌توان با دو سه دهه این کار را به سرانجام رساند، همان‌طور که علم انسانی مدرن غربی دارای یک پیشینه حدوداً چهارصدساله است. اصولاً تولید هر علمی فرآیند پیچیده و زمانبری دارد و گوهر علم همواره کم‌یاب و دیرپاب است. اشاره می‌کنم به این بیت از حافظ شیرازی: «این راه را نهایت، صورت کجا توان بست کش صد هزار منزل، بیش است در بدایت».

درعین حال باید اذعان کرد که برخی دستگاه‌های علمی و پژوهشی در کشور فعالیت‌های مهمی در این عرصه به انجام رسانده‌اند که برخی آنها عبارت‌اند از پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی^ع، پژوهشگاه علوم و

فرهنگ اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و... کارهایی هم در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه انجام شده که نباید آنها را از نظر دور داشت.

اما چه معیاری وجود دارد که بگوییم تولید فلان علم انسانی واقعاً تحقق یافت؟ این قدری دشوار به نظر می‌رسد، چون تولید علم به‌ویژه در ابتدای آن امری چندان ملموس نیست. به نظر می‌رسد یک معیار تولید علم این است که ببینیم علم چه اجزائی دارد و آیا به این اجزا تا حدّ قابل قبول پرداخته شده است یا خیر، تا بتوان از کم و کیف تولید علم سخن گفت. برخی از اجزای علم عبارت‌اند از: مبادی علم از قبیل تعریف، غایات، فواید و کارکردهای علم؛ مبانی علم که گاه از آنها به شاید مسامحتاً به پیش‌فرض‌ها تعبیر شده است؛ منطق و روش‌شناسی علم؛ تبیین موضوع علم؛ بررسی نظام مسائل علم؛ ادله و پاسخ‌ها به مسائل علم یعنی گزاره‌های علمی تولیدشده؛ نتایج علم و...؛ برای نمونه بنده به علم اقتصاد اسلامی و کارهایی که در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در این باره انجام شده اشاره می‌کنم. گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه از بدو فعالیت خود تاکنون حدود ۵۰ عنوان تحقیق را به سرانجام رسانده است و وقتی به کارنامه پژوهشی این گروه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که عمده اجزاء علم اقتصاد اسلامی - به شرحی که عرض کردم - را پوشش داده است و البته همچنان جای کار بیشتر و بهتر وجود دارد. همین‌طور در زمینه حقوق اسلامی، سیاست اسلامی و... در باب مدیریت اسلامی هم چند سالی است که فعالیت‌هایی در پژوهشگاه کلید خورده است.

در ادامه، سه نکته هم راجع به برخی موضوع‌گیری‌های اخیر در باب پروژه اسلامی‌سازی علم انسانی به‌عرض می‌رسانم:

۱. اثبات عدم ضرورت یا عدم امکان علوم انسانی اسلامی از راه‌هایی همچون شعار، تبلیغات، جوسازی رسانه‌ای و... میسر نیست، همان‌گونه که اثبات ضرورت و امکان این علوم از این راه‌ها امکان‌پذیر نمی‌باشد. برای هردو مدعا، نیاز به اقامه استدلال و بحث

وگفت‌وگوی عالمانه و منصفانه است. عرض کردم که در کشور ما بیش از دو دهه است که در باب ضرورت و امکان علم دینی سخن گفته شده و تحقیقاتی به انجام رسیده و به نقدهای مخالفان پاسخ داده شده است؛ بنابراین کسی که منکر ضرورت و امکان علم دینی است، باید مدعای خود را به لحاظ علمی و با انصاف کامل به اثبات برساند و این کار صرفاً از رهگذر نقد ادبیات تولیدشده میسر است.

۲. اثبات عدم تحقق علم دینی هم با ذکر چند جمله هیجانی و مجمل و کلی — مانند اینکه مثلاً چندین سال پیش سه پروژه در اقتصاد اسلامی تعریف شد، ولی به هیچ سرانجامی نرسید — ناممکن است. این مدعا هم نیازمند بررسی و مطالعه میدانی است و باید عملکرد مؤسسات پژوهشی مرتبط را در طی حدود بیست، سی سال اخیر سنجش کرد و سپس به قضاوت پرداخت.

۳. همچنین ممکن است استدلال کرد که اگر پروژه تولید علوم انسانی اسلامی در مؤسسات پژوهشی مرتبط (باوجود هزینه‌کرد نه‌چندان معتنا به) عملاً شکست خورده است، آیا جامعه آکادمیک (باوجود بودجه‌های هنگفت و گذشت حدود هشتاد یا نود سال از تأسیس دانشگاه در کشور ما) در پیشبرد علوم انسانی موجود، برونداد لازم و کافی را داشته است؟ آیا مثلاً در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی موجود، ما توانسته‌ایم نظریه‌پردازی جدی کنیم و در دنیا مطرح باشیم بنحوی که واقعاً به ما رجوع شود و به تعبیری مکتب‌ساز و جریان‌ساز باشیم؟ البته استادان دانشگاه‌های ما واقعاً تلاش‌های علمی درخوری انجام داده‌اند که قابل انکار نیست و جای تقدیر دارد، ولی هنوز تا نقطه مطلوب فاصله زیادی داریم.